

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ

مجلس تفسیر احقر علیہ السلام
تاسیس ۱۳۵۱ھ



شماره دوم (۲)

مَعْلَم

قم - حوزه علمیه
حضرت بقیت الله ع



نشریه معالم
تهذیبی پژوهشی

طلبه و رسالت زمانه



حجت الاسلام والمسلمین تنیخ جعفر ناصری

بیانات ارزشمند حجت الاسلام و المسلمین شیخ جعفر ناصری در مراسم اولین روز شروع سال تحصیلی جدید، در میان طلاب و علاقه‌مندان به علم و معنویت.

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم کن لولیک الحجه بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعه و فی کل الساعه ولیاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عیناً حتّی تسکنه ارضک طوعاً و تمّتعاً فیها طویلاً.

این مجموعه روحانی، بیشتر شبیه به یک خانواده بزرگ است و الحمدلله در این مجموعه همت اولیه دوستان طلبه صرف، تهذیب و به دست آوردن تقوا و پرهیز از گناه خواهد شد، و اولویت بعد که آن هم بسیار مهم است اینکه نیرو و جوانی طلاب با جدیت صرف تحصیل علم شود ابتدا تقواست و بعد علم: «یزکیهم و یعلمهم الكتاب».

و این شعار طلبگی ماست که تهذیب و تحصیل و این دو از ارکان اصلی طلاب مدرسه حضرت صاحب الزمان عجل‌الله‌فرجه است. شما که وارد خانواده روحانی آقا امام زمان علیه‌السلام شده‌اید، وظیفه اصلی‌تان تحصیل علم است فقیه شدن است البته با تقوا و پرهیز از گناه اگر بخواهید شخصیتی آرام و موفق داشته باشید، باید شخصیتی پاک و با تقوا داشته باشید. مطمئن باشید که اگر در رشته‌های دیگر علوم مثل پزشکی، فیزیک و شیمی و کارهای اجتماعی امکان رشد معنوی و تقوا وجود نداشته باشد، یا موفقیت‌ها کمتر باشد در حوزه این گونه نیست. آقا بقیه الله بر

ادامه: صفحه ۴

سرمقاله



سرمدیر

فایده نشریه؛ مجله؛ کلاس اخلاق؛ نماز جمعه؛ دعای کمیل؛ زیارت عاشورا؛ راهیان نور؛ محرم و صفر؛ ایام فاطمیه؛ پیاده روی کربلا؛ ماه رمضان؛ اعتکاف و..... در این همه سال چه بوده؟! متن سؤال؛ از عالمی پرسیدند: آدرس امام زمان کجاست؟

ادامه: صفحه ۲

عزازیل: چرا؟ و چگونه! (۲)



روایتی متفاوت از داستان آفرینش

سفر دوم؛ أبو البشر گفته می‌شود: آدم شو! چهارتا بد و بیراه بارِ آدم حضرت آدم که به این راحتی‌ها آدم نشد! همانطور ماند تا وقتی که خدای متعال فرمود: آدم شو! البته جسارت نباشد خدمتِ اعزّه و اجلّه‌ی اول! محترم! منظورم از لحاظِ خلقتِ جدّ بزرگوارمان است، که آخرش به امرِ خالقش، آدم شد خدا را شکر، وگرنه در این دوره و زمانه که به هرکس چه سال‌هایی که نگذشت

ادامه: صفحه ۱۵

ادامه از: سرمقاله

به گمانم با این اشارات آدرس ایشان در یکی از کشورهای اسکاندیناوی است که دادگاه هایش به دلیل نبود پرونده و دعاوی حقوقی سالی یک روز باز است! و نه در کشوری با نام اسلامی که به قول رئیس قوه قضائیه ۱۶ میلیون پرونده در دادگاهها منتظر رسیدگی هستند و زندان هایش با پنج برابر ظرفیت دیگر جای خالی ندارند و باید زندان های جدید ساخته شوند .

فایده کلاس اخلاق؛ نماز جمعه؛ دعای کمیل؛ زیارت عاشورا؛ راهیان نور؛ محرم و صفر؛ ایام فاطمیه؛ پیاده روی کربلا؛ ماه رمضان؛ اعتکاف و..... چه بوده؟ پس چرا خروجی نداره و اینهمه فساد؛ اختلاس؛ دزدی؛ فاصله طبقاتی؛ پارتی بازی؛ بیکاری؛ فقر؛ بیماری و.....؟ پس کجای کار می لنگد!!

جواب شبهه؛

بسم الله الرحمن الرحيم
اولاً:

اگر در جایی که ظلم هست امام زمان علیه السلام نیست پس حتما در جایی که ظلم هست خدا هم نیست؟!

ثانیاً:

بر فرض وجود ظلم، قبل از ظهور حضرت قائم علیه السلام در همه جا ظلم و جور وجود دارد و فلسفه

ظهور هم مبارزه با همین ظلم و جور هاست.

ثالثاً:

باید ببینیم ظلم را چگونه معنا میکنیم؟

نکته اساسی در پاسخ به این سؤال و شبهه این است که هرچه قوانین بیشتر باشند، طبیعتاً تخلف از آنها هم بیشتر است .

به ظاهر در یک حکومت دینی به خاطر وجود دستورات و قوانین دینی، قانون شکنی ها و پرونده های قضایی هم بیشتر می باشد .

یک حکومت دینی هزاران قانون شرعی و الهی دارد که در

یک حکومت غیر دینی وجود ندارد .

مثلا اگر در اسکاندیناوی هزار قانون و صد قانون شکن وجود داشته باشد، صد هزار پرونده قضایی تشکیل میشود. اما در یک کشور اسلامی با همان صد نفر قانون شکن، ده هزار قانون وجود دارد. در نتیجه یک میلیون پرونده قضایی وجود دارد!

گذشته از این مطلب شما باید به چند مسئله دقت کنید تا تحلیل درستی از قضیه داشته باشید:

* جمعیت اندک اسکاندیناوی و جمعیت هشتاد میلیونی ایران.

دروغ نگفتی در اسکاندیناوی با این که مسلمان نیستند و عمل نکردن بعضی ایرانیان به آنها، به دلیل ضعف ایمان و عقل.

* و.....

حال با این همه اختلاف بین ایران و اسکاندیناوی، مقایسه این دو با هم، مقایسه درستی نیست، چون دو طرف شرایط برابری ندارند.

رابعاً:

اگر همین درس اخلاق ها و مجالس روضه و عزاداری نبود، همین عده کمی که امروز دزدی نمیکنند هم در حال دزدی

و ظلم بودند!

کسانی که دزدی میکنند، دیگر سراغ درس اخلاق و نماز و روزه نمیروند!!!

خامساً:

از کجا معلوم این ادعا در مورد اسکاندیناوی درست است؟

سادساً:

از کجا معلوم این ادعا در مورد ایران درست است؟

سابعاً:

در کشور بی دینی مثل امریکا هم دزدی و قتل و غارت بیداد میکند، پس ما هم میتوانیم نتیجه بگیریم که بی دینی باعث این همه ظلم و بی عدالتی شده.

و اما نتیجه؛

در واقع باید ایران را با امریکا مقایسه کنیم!

کشوری که بدون دین و قوانین دینی و درس اخلاق،

خونخوار ترین کشور جهان است و بیشترین قتل و غارت ها در انجا صورت میگیرد.

تازه اگر قوانین دینی را هم برای کشور

امریکا در نظر بگیریم، پرونده های

قضایی امریکا سر به فلک میکشند!!!

اینجاست که فایده نشریه و مجله

و درس اخلاق و نماز و روزه و

روضه و دینداری معلوم میشود!

سید محمد علوی

* منابع طبیعی اسکاندیناوی و منابع طبیعی ایران.

* وسعت اسکاندیناوی و وسعت ایران.

* آزادی مطلق و بی دینی محض در اسکاندیناوی و قوانین دینی در ایران.

* آزادی اقتصادی اسکاندیناوی و تحریم های اقتصادی ایران
* حمایت کشور های بزرگ از اسکاندیناوی و فشار کشور های استعماری بر ایران.

* صلح در اسکاندیناوی و جنگ ها و نا آرامی های تحمیلی بر ایران.

* عمل به بعضی دستورات الهی عقلی مثل دزدی نکردن و





زمان «امساک» چیست؟

سید علی رضا مددی

آیا میشود تا دم اذان صبح تلویزیون و رادیو سحری خورد؟
آیا میشود با شروع اذان صبح در تلویزیون و رادیو نماز صبح خواند؟

زمان «امساک» چیست و آیا لازم است «احتیاط» کرد و سحری را زودتر تمام کرد و نماز صبح را دیرتر از اذان صبح خواند؟
آیا با شروع اذان مغرب از رادیو یا تلویزیون، میشود شروع به افطار کرد یا نماز مغرب خواند؟

در مورد اذان مغرب که کلا مشکلی نیست و با شروع اذان میشود افطاری خورد یا نماز خواند و جای احتیاطی هم نیست.
در مورد نماز صبح هم پاسخ کوتاه و «بی درسر» این است که: مکلف میتواند تا لحظه اذان صبح سحری بخورد، و از لحظه اذان صبح نماز صبح بخواند.

مهم این است که یقین یا اطمینان عقلایی پیدا کند به اینکه وقت اذان صبح شده

حالا این یقین یا اطمینان را با اذان تلویزیون یا رادیو به دست بیاورد، یا خودش مثلا افق را ببیند یا به مودنی اعتماد کند که یقین دارد بلد است.

این وظیفه و تکلیف شرعی ماجراست، حالا اگر کسی خواست در مورد اذان صبح قدری احتیاط کند، میتواند چند دقیقه زودتر از اذان صبح دست از سحری خوردن بکشد و چند دقیقه بعد از اذان صبح نماز صبح بخواند تا یقین کند هم سحری ش به صبح نرسیده و هم نماز صبحش پیش از وقت نبوده.

اما نباید فراموش کرد که برای کسی که یقین یا اطمینان به اذان صبح دارد، این احتیاط لازم نیست.
وقت امساک چه شد؟

وقت امساک به زمانی گفته میشود که برای کسی که بخواهد پیش از اذان صبح احتیاط کند گفته میشود، احتیاطی که گفته شد لازم نیست. چرا عده ای دنبال وقت امساک هستند؟ این نکته در جواب «دردسرساز» ماجرا معلوم میشود.

پس چرا عده ای می گویند باید نسبت به اذان صبح اعلامی از رادیو و تلویزیون احتیاط کرد؟

هشدار: دانستن این بخش از ماجرا کمکی به حکم شرعی ای که قبلاً گفته شد نمیکند، فقط باعث شک و دردسر میشود، پس چرا مینویسم؟ برای اینکه برای خیلی ها سوال است.

ماجرا از اینجا شروع میشود که اذان صبح از لحاظ فقهی معنی روشنی دارد:

وقتی که پس از فجر کاذب، فجر صادق رویت شود زمان اذان صبح است.

خیلی هم روشن نبود؟ بخاطر است که دو اصطلاح مبهم فجر کاذب و صادق را داریم که بدون رسم شکل سعی میکنم توضیح بدم:

فجر اول یا کاذب نور سپیدی است که در مشرق ظاهر میشود و عمود و رو به بالا است و بعد از لحظاتی محو میشود.

دقایقی بعد، فجر دوم یا فجر صادق ظاهر میشود که نور سپیدی است که از سمت شرق ظاهر و در آسمان پهن میشود و به مرور نور آن بیشتر میشود تا به طلوع خورشید منجر شود، که ظاهر شدن خورشید در خط افق است.

دیدن فجر صادق و کاذب در بسیاری از شهرهای امروزی سخت است، برای درک بهتر تفاوت دو فجر، به تصویر ضمیمه پست دقت کنید، طلوع آفتاب هم که معرف حضور است قطعاً.

با این توضیح روشن میشود که خورشید در وقت اذان صبح یا همان فجر صادق، زیر خط افق است و با خط افق چند درجه فاصله دارد و وقتی به خط افق برسد طلوع خورشید میشود.

راه سنتی! به دست آوردن اذان صبح این است که مکلف در جایی که کوه و آلودگی نوری و هیچ مانع دیگری در افق نباشد، فجر صادق را ببیند. ولی این کار برای اکثر مکلفین شدنی نیست.

اینجا بود که مومنین به فکر راه حل بهتری افتادند: با محاسبات نجومی به دست بیاورند که فجر صادق چه زمانی رخ میدهد.

اما در حالیکه انتظار میرفت با مطرح شدن محاسبات نجومی مشکل حل شود، متأسفانه مشکل بزرگتری شروع شد: منجمین در اینکه خورشید در فاصله «چند درجه» تا افق باید باشد که فجر صادق رخ بدهد اختلاف نظر اساسی پیدا کردند و این اختلاف نظر باعث شد زمان فجر صادق و اذان صبحی که هر گروه محاسبه کرد، با دیگران تفاوتی چند دقیقه ای داشته باشد.

شاید بهتر باشد برای روشن تر شدن مسئله، مصداقی جلو برویم: طبق محاسبه موسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران زاویه فجر ۱۷،۷ درجه زیر افق است. موسسه لوا میگوید طبق محاسبه شان ۱۶ درجه زیر افق صحیح است. طبق نظر اول طلوع فجر حدود ۱۰ دقیقه (بسته به فصل) زودتر میشود.

صدا و سیما اذان صبح را بر اساس محاسبات موسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران تنظیم میکنند، ولی موسسه لوا تلاش کرده با رصدهای متعدد، اثبات کند این اذان «زود» است. برخی از بزرگان مثل آیه الله شبیری هم محاسبات موسسه لوا را ترجیح داده اند. اخیراً هم گروهی از موسسه موضوع شناسی احکام فقهی به بررسی مستقل اذان صبح پرداختند و به نتیجه ای مشابه محاسبه لوا رسیدند.

البته این دو محاسبه تمام ماجرا نیست و نظریات دیگری هم هست که بعضاً تا ۱۹،۵ درجه زیر افق را زمان طلوع فجر صادق

و اذان صبح دانسته اند. (اینجا میتوانید توضیحات بیشتر این محاسبات و ۹ نظریه مختلف را ببینید (<https://intime.ir/doc.html#calculation>))

خب در این وضعیت کم کم معلوم میشود چرا عده ای اصرار به احتیاط دارند: فرض کنیم اذان تلویزیون ساعت ۵ صبح باشد و طبق محاسبه لوا اذان ساعت ۵:۱۰ باشد، پس اگر مکلف به هرکدام از این دو معیار اطمینان داشت که خب بر اساس آن عمل میکند، ولی اگر کسی دچار شک شد و بخواهد بین این محاسبه احتیاط کند، باید سحری را تا قبل از ساعت ۵ تمام کند و نماز صبح را بعد از ساعت ۵:۱۰ بخواند.

البته همانطور که گفته شد محاسبات دیگری هم هستند که اذان صبح را زودتر حساب میکنند، اگر کسی بخواهد آنها را هم لحاظ کند (خود موسسه ژئوفیزیک در سالهای دور ۱۹:۲۵ درجه را معیار قرار داده بود) میبایست خیلی زودتر از اذان تلویزیون دست از سحری بردارد.

عده ای از مومنین تغییر مبنای محاسبه موسسه ژئوفیزیک را در یاد دارند، برخی هم از تلاشهای موسسه لوا مطلعند یا خلاصه شنیده اند «اذان رادیو زود است» و به اذان رادیو اطمینان کامل ندارند، طبیعی است ایشان در مورد اذان صبح چند دقیقه (بین ۸ تا ۱۵ دقیقه حدوداً بعد از اذان صبح نسبت به فصول سال) احتیاط کنند.

و البته اگر این پست واضح بوده باشد، به احتمال زیاد شما هم به این جرگه ملحق شده اید (هنوز فرصت هست که متوجه پست نشوید یا بگویید اذان رادیو که اشتباه نمیشود)

آیا این اختلاف نظر در مورد زمان اذان مغرب هم هست؟
پاسخ خلاصه: بله، ولی مشکلی پیش نمی آید و اگر کسی به اذان رادیو و تلویزیون بخواهد اعتماد کند نیازی به هیچ احتیاط ندارد!

پاسخ کمتر خلاصه بعد از یک متن طولانی خسته کننده:
زمان اذان مغرب دقایقی بعد از غروب آفتاب است؛ یعنی طبق محاسبه موسسه ژئوفیزیک وقتی خورشید ۴،۵ درجه از خط افق پایینتر رفته اذان مغرب میشود ولی موسسه لوا میگوید زمان دقیق، وقتیست که خورشید ۴ درجه زیر افق رفته است.

پس اذان مغرب طبق محاسبه موسسه ژئوفیزیک دیرتر است، تلویزیون و رادیو هم بر اساس محاسبه این موسسه اذان میگویند، پس کسی که با شروع اذان رادیو یا تلویزیون افطاری میخورد یا نماز مغرب میخواند قطعاً افطار و نمازش داخل وقت مغرب بوده است و نیازی به احتیاط نیست.

یک نکته خیلی مهم: اینکه کدام محاسبه درست است تقلیدی نیست و خود مکلف باید پیگیر وقت اذان باشد، لذا برای مقلدین آیه الله شبیری هم تبعیت از نظر ایشان لازم نیست، مگر اینکه صرفاً از گفته ایشان به اطمینان برسند محاسبه موسسه لوا دقیقتر است، و اگر هم کسی با اذان رادیو به اطمینان میرسد به همان مطلب قبلی اکتفا کند و اینجا را مجدداً نخواند.

در حوزه‌های علمیه تقوا است و بعد جدیت در کسب علوم البته همراه با توسل دائم محضر آقا بقیه الله اعظم عجل‌الله فرجه. وظیفه اولیه شما این است که مراقب تقوا باشید، آن هم در چنین مجموعه‌ای که تک تک شما دو مسئولیت دارید. در وهله اول، باید مواظب حرکات خودتان باشید به خاطر خودتان. اما این حرکات شما روی دوستان هم تأثیر می‌گذارد؛ پس مسئولیت مضاعف می‌شود. اگر کوچک‌ترین حرکت مشکل‌دار که تناسبی با اخلاق ندارد، از شما صادر شود، ضررش به دوستانتان هم می‌رسد؛ چون که اینجا همه مانند یک خانواده‌اند و با هم زندگی می‌کنند؛ خانواده‌ای امام زمانی در مدرسه‌ای به نام «صاحب الزمان‌عیه‌السلام» که زیر نظر یک مجتهد جامع الشرایط و فقیه اهل بیت علیهم‌السلام است و شاید کمتر مدرسه‌ای با این مشخصات باشد. تمام هم حضرت آیت‌العظمی بهجت رشد این مجموعه است. وقتی هفته قبل خدمتشان رفته بودیم، اولین سؤال ایشان درباره وضعیت طلاب مدرسه صاحب الزمان به لحاظ تقوا و علم و درس بود. ایشان دعا کردند سپس حدود سه ربع ساعت صحبت کردند و بعد فرمودند که این سفارش‌ها را از قول من به طلاب بگویید. پیام و سفارش حضرت آیت‌الله العظمی بهجت در سه جهت بود. اولین توصیه، همین مسئله مراعات تقواست و توصیه دیگر جدیت در تحصیل است. و سوم هم مسئله توسل به آقا امام زمان است که خیلی به آن سفارش کردند و فرمودند که طلبه اگر به آقا امام زمان علیه‌السلام متوسل نباشد، پشتوانه ندارد و ایمان در دل او استقرار پیدا نمی‌کند. بعد داستانی را که مربوط به پنجاه سال قبل است، نقل کردند و فرمودند:

پیرمردی از دوستان من که در جوانی در آلمان درس می‌خوانده، نقل کرد که وقتی در آنجا درس تمام شد و مدت اقامت من داشت به پایان می‌رسید، فقط یک روز فرصت داشتم که از آلمان خارج شوم و اگر آن روز نمی‌توانستم بیرون بروم، باید مدت زیادی در آلمان می‌ماندم. بنابراین من و چند نفر از دانشجویان ایرانی، ماشینی گرفتیم و قصد داشتیم که خودمان را به مرز برسانیم تا از آلمان خارج شویم. راننده آلمانی ما را از بیابانی صعب‌العبور و بیراهه حرکت داد و با سختی مقداری از مسافت را طی کردیم که در میان راه ماشین خراب شد. راننده و ما، خیلی تلاش کردیم تا عیب و ایراد ماشین را درست کنیم، اما هیچ کاری از پیش نبردیم و خیلی معطل شدیم. - همین فرد ایرانی می‌گوید - من با دیدن این وضعیت، سفارش پدرم را به یاد آوردم که گفته بود در مشکلات هر وقت همه راه‌ها را بسته دیدی، به آقا حضرت صاحب‌الامر عیه‌السلام متوسل شو. من در بیابان شروع کردم به قدم زدن و گفتن ذکر یا

صاحب‌الزمان آغثنی و یا صاحب‌الزمان ادرکنی. با تمام وجود به آقا صاحب‌الزمان توسل پیدا کردم. با اینکه ما از بیراهه آمده بودیم و عبور ماشین‌های دیگر از آنجا معمول نبود. در همین حال توسل بودم که دیدم ماشینی از دور می‌آید. ماشین آمد و دو مرد عرب در آن بودند؛ در حالی که در آن منطقه تا آن موقع، کسی را با این هیئت ندیده بودم. یکی از آنها از ماشین پایین آمد و به زبان آلمانی از راننده آلمانی پرسید که چه شده است. او هم خرابی ماشین را گفت. مرد عرب گفت مشکل در فلان ماشین است. راننده گفت قبلاً آن قسمت را دیده و دست‌کاری کرده‌ام ولی نتیجه‌ای نداشته است. مرد عرب دوباره همان سخن اول را تکرار کرد، ولی راننده گفت که فایده‌ای ندارد آن آقا گفت که چون من می‌گویم، دست بزن! این راننده گویا بی‌اختیار، رفت و همان قسمت را دست‌کاری کرد و بلافاصله با یک استارت ماشین روشن شد.

من متحیر بودم از اینکه در بیابانی در آلمان، یک فرد عرب پیدا شود و به زبان آلمانی فصیح صحبت کند و بعد آن مرد عرب رو کرد به من و به زبان فارسی روان گفت که: محمد! از نماز اول وقت غافل نشو.

تمام سرمایه ما نماز اول وقت است که اگر بتوانیم آن را نگه داریم، توفیقات زیادی نصیب ما خواهد شد. بعد آیت‌الله العظمی بهجت فرمودند که الآن این پیرمرد به قدری علاقه‌مند به حجت خدا و عاشق امام زمان علیه‌السلام است که اگر فرضاً کسی در مدح آقا امام زمان علیه‌السلام شعری بخواند، مدحی بگوید ایشان در صدد برمی‌آید که با هدیه‌ای از شاعر و مداح قدردانی کند.

بنابراین ما طلبه‌ها باید همتان را در چند امر صرف کنیم. اول تقوا که بدون تقوا، خدا و امام زمان علیه‌السلام ما را نمی‌پذیرند. این راهی است که باید در صدد باشیم که پاک زندگی کنیم، چشم پاک و دست پاک داشته باشیم. امیرمؤمنان علیه‌السلام دوست دارند که شیعه‌شان در میان هزاران نفر ممتاز باشد. مطلب دیگر، جدیت در تحصیل است. الآن شما در موقعیتی هستید که اگر بخواهید به دین خدا کمک کنید، باید ملا و با سواد و فاضل باشید. گمان نکنید که پس از گذراندن دروس مقدماتی و در مسجدی امام جماعت شدن، تکلیف ساقط می‌شود؛ چون شما توان و استعداد دارید و کوه قدرت و انرژي در شما نهفته که باید آن را به فعلیت برسانید. شما می‌توانید از جهت علمی به همه جهان خدمت کنید. انسان، بسیار بزرگ است و نباید خودش را کوچک تصور کند. یأس از ناحیه شیطان القا می‌شود واقعاً نیت شما بلند و عزمتان جزم باشد که به همه مسلمان‌ها خدمت کنید؛ خدمت دینی موثر. باید نیت شما این باشد که در عمل الگو باشید. الآن مردم به چنین فردی نیاز دارند و خودشان هم برای عمل کردن به مقدسات و دستوره‌های الهی آماده‌اند، ولی می‌خواهند

اسلام را در شما ببینند. امروز فهم و ذکاوت مردم خیلی بالاست و تقریباً سطح علمی بالایی همه جامعه را فرا گرفته است و شما با طلبه شدنتان، باید حرف تازه‌ای برای مردم داشته باشید. نمی‌شود که حافظ قرآن نباشید. گاهی ممکن است لازم باشد برای کودکان حافظ قرآن سخنرانی کنید. خیلی باید خالص باشیم تا بتوانیم به مردم این زمان خدمت کنیم؛ مردمی که در این سال‌ها آثار گذشت و ایثار آنها را دیده‌ایم. آنها فهم‌اند و ما باید از جهت علمی و عملی بالاتر باشیم و سعیمان را بکنیم. این بشارت از آقا امام سجاد علیه‌السلام است که مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی و صدوق در توحید نقل کرده‌اند که: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَحَلَّ لَمْ يَكُنْ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مَتَمَعُونَ فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قَلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتُ مِنَ سُورَةِ الْحَدِيدِ؛ خداوند عزوجل دانست که در آخر الزمان اقوامی اهل ژرف‌نگری هستند پس سوره توحید و آیاتی از سوره حدید را نازل فرمود». قرآن پر از اسرار است. در روایت دیگر می‌فرماید: قرآن وقتی که در قیامت وارد محشر می‌شود، مثل فرد بکر دست نخورده، به اسرارش وارد می‌شود. ما باید از قرآن، نهج‌البلاغه و روایات اهل بیت علیهم‌السلام بیشتر استفاده کنیم. گاهی ممکن است در روایتی، آقا امیرمؤمنان علیه‌السلام موضوعی را فرموده باشند و آقا امام عسکری علیه‌السلام تحلیلش را گفته باشند. بعضی موارد، نیمی از روایت را یکی از ائمه علیهم‌السلام فرموده است و نیم دیگر در همان موضوع را امام دیگر علیه‌السلام به شخص دیگر با دو نسل سه نسل فاصله فرموده است؛ چون اینها یک نور بودند - این قضیه اتفاق افتاده و مصداق خارجی دارد که الآن وارد می‌شوم - ما این امتیاز را داریم که روایات زیادی از اهل‌بیت به دستمان رسیده است.

نکته دیگری که باید مورد توجه همه شما قرار گیرد، این است که محیط حوزه و مدرسه برای مباحثه و درس و مطالعه است. بنابراین در ارتباطات میان خودتان سعی کنید از چارچوب درسی خارج نشوید و وقتتان در امور دیگر تلف نشود. طلبه‌های دیگر را برادر خود بدانید و با احترام با یکدیگر برخورد کنید. خدای متعال بهترین زمینه‌ها را برای شما فراهم کرده است و شما این شا الله از بهترین سربازان آقا امام زمان خواهید شد و خواهید شد.

خدایا! به حق محمد و آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌جان و دل ما را به نور علم و معرفت و تقوا متور کن و قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام سرمایه جان ما قرار ده و جان و قلب ما را با معرفت به اهل‌بیت علیهم‌السلام روشن و نورانی کن و ما را از بهترین سربازان آقا حضرت بقیه الله علیه‌السلام قرار بده محمد و آل اطهار صلوات علیهم‌اجمعین.

يك پائنتکستهی ره یافته!



رضا عابدینی (طلبه)

باسمه تعالی

تا حالا دهها بار این مسیر رو با احوال مختلف، با قطار، با ماشین، با رفقا، با خانواده، با شادی و غم رفتم هر بار هم با حس و حالی عجیب و متفاوت از دفعه قبل؛
یه چیزی این سفر رو از همه دفعات قبل متمایز میکرد، اینکه این بار توی کاروان یه پاشکسته داشتیم که احتمالاً قرار بود سربار کل کاروان خصوصاً رفقا بشه، غیر از اینکه خودشم احتمال زیاد اذیت می شد، جا داره خدمتتون عرض کنم در کمال تاسف اون شخص بنده حقیر بودم...

چقدر بالا و پایین کردم تو ذهنم که چه کنم؟

برم؟ مایه اذیت دیگران نشم یه وقت؟ حق الناس گردنم نیاد؟

مومنم؟ مگه سابقه داشته جایی سفر مشهد باشه و من خودم رو جا نکنم؟ اصلاً هیچ وقت کار به بحث توفیق داشتن نداشتن و لایق بودن نبودن نمیکشید اسم سفر مشهد میومد با سر میرفتیم... حالا همچین منی کلاس بذارم که نکنه یه وقت اذیت بشم؟! زهی خیال باطل.

البته این طعنه رو هم مدام به خودم میزدم: نه که مثلاً دفعه های قبل میومدی مشهد چقدر سالم بودی؟! اصلاً تا حالا شده مشهد بیای بد بگذره؟ خجالت بکش...

فلذا خجالت کشیدم و همراه این قافله، راهی دیار آقایی شدم که فرقی بین کفتر چاهی و خفاش نمیداره؛ اون خفاش بخت برگشته شعورش نمیرسه بیاد حرم این آقا، شاید نمیدونه اون جا چخبره، شاید هم انقدر به تاریکی عادت کرده که دیگه حتی فکر رفتن به چنین جایی هم به ذهنش نمیرسه، در هر حال مشکل از خفاشه وگرنه اینجا کسی رو بیرون نمیدازن.

به جای کفتر چاهی چه میشود یکبار

نظر کنید به خفاش یا امام رضا (ع)

(شاعر: ناصر فیض)

دقیق نمیدونم آه اون پیرمرد و پیرزنایی که چندبار با ویلچر جابجاشون کردم بود یا کفاره گناهای دیگم بود که چنین شد به هر حال سعادتی قسمت رفقا شد که جناب حقیر رو از حسینیه تا حرم با ویلچر ببرن و بیارن، اصلاً دریچه جدیدی از عالم به روم باز شد خصوصاً اون جاش که نزدیک بود با صورت از رو ویلچر بخورم زمین و... بگذریم.

اما از حق نگذریم لذتی که در زیارت با ویلچرسواری و ایجاد مزاحمت برای دیگران هست در هیچ زیارت بدون ویلچرسواری و هیچ ویلچرسواری بدون زیارتی نیست! به جان خودم...؛ جداً احترام ویژه‌ای که از طرف خدام و بقیه زائرین سرازیر میشد، حتی بی‌حیایی مثل من رو هم خجالت زده میکرد.

اصلاً اقتضای کرامت و بزرگی یه سلطان بزرگ همینکه که اگه یه ضعیف و سرشکسته بیاد تو دربارش به طور ویژه‌ای تحویلش بگیره، دوروبری‌ها و خدمه سلطان هم اخلاقتشو میدونن و نمیدارن کار خلاف میل سلطان پیش بره؛ اصلاً مهم نیست اون ضعیف سرشکسته لیاقتشو داره یا نه، متوجه کرامت سلطان میشه یا نه، برای سلطان خوب نیست که به ضعف رسیدگی نکنه و امیدشونو ناامید کنه...

تصور کن بعد از کلی شرمندگی از زحمت دادن به رفقا تازه خادم سلطان میاد، آروم آروم از لاین ویژه ضعفا میبردت از رواق‌ها عبورت میده از سمت بالاسر حضرت تا دم ضریح، صبر میکنه دو دقیقه عرض ارادت بکنی دوباره آروم آروم برت میگردونه تحویل رفقات میده و التماس دعا میگه و میره، مومن ما رو کشتی از خجالت، التماس چی؟ دعای چی؟ کل ثواب زیارتو بردی که... ای بابا...

البته از باب گدای پررو بودن تو دلم خدمت حضرت سلطان عرض میکردم: خودتون شاهدید من اگه سر پا بودم هیچ وقت از طرف بالاسر برای عرض ارادت نمیومدم، از قدیم اون تابلوی (به احترام بالاسر مبارک از این قسمت وارد نشوید) رو مد نظر داشتم، منتهی چکنم که خدام شما مسیر ضعفا رو اینجوری چیده بودن، شرمنده، ایشالا دفعه بعد بطلبید سر پا پیام حتما جبران می‌کنم...

به حشر هم که برانی مرا ز خویش هنوز

از این که نام تو بردم به تو بدهکارم

(شاعر: حاج غلامرضا سازگار)

يك امام يك معجزه



علی احمدی (طلبه)

سخن گفتن به زبان های مختلف

أَبُو حَمْرَةَ نَصَرَ الْخَادِمَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ -صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ- عَنْهُ يُكَلِّمُ غُلَمَانَهُ بِلُغَاتِهِمْ فِيهِمْ تُرْكٌ وَ رُومٌ وَ صَقَالِبَةٌ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي هَذَا وُلِدَ بِالْمَدِينَةِ .

راوی می‌گوید دیدم حضرت امام حسن عسکری -صلوات الله- که با غلامان خود

به زبانهای خودشون حرف می‌زنن! و

از اونها یکی ترکه یکی رومیه یکی

مال یه جای دیگریه، با خودم

گفتم این متولد مدینه است!؟

وَ لَمْ يَطْهَرْ حَتَّى مَضَى أَبُو الْحَسَنِ

فَكَيْفَ هَذَا فَأَقْبَلَ عَلِيَّ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ

بَيَّنَّ حُجَّتَهُ مِنْ سَائِرِ خَلْقِهِ وَ أَعْطَاهُ مَعْرِفَةَ

به هر امام یک چیزی گفتند به این معنی که اگه من بخوام خدا عراق رو شام و شام رو عراق قرار میده! بخوام مرد و زن می‌کنه زن رو مرد!

فَقَالَ الشَّامِيُّ وَ مَنْ يَقْدِرُ عَلَيَّ ذَلِكَ

مرد شامی اومد مسخره کنه گفت کی میتونه همچین کنه؟

فَقَالَ عَ انْهَضِي أَلَا تَسْتَحِينِ أَنْ تَقْعُدِي بَيْنَ الرَّجَالِ فَوَجَدَ

الرَّجُلُ نَفْسَهُ امْرَأَةً

یک هو امام بهش گفت که حیا کن خجالت نمی‌کشی بین

این همه مرد نشستی! آقا طرف شامیه احساس کرد که زنه

ثُمَّ قَالَ وَ صَارَتْ عِيَالُكَ رَجُلًا وَ تُقَارِبُكَ وَ تَحْمِلُ عَنْهَا وَ تَلِدُ

وَلَدًا خُنْتِي فَكَانَ كَمَا قَالَ عَ ثُمَّ إِنَّهُمَا تَابَا وَ جَاءَا إِلَيْهِ فَدَعَا

اللَّهُ تَعَالَى فَعَادَا إِلَى الْحَالَةِ الْأُولَى.

دیگه حضرت بهش گفت زنتم مرد میشه حامله میشی یه

بچه خنثی هم به دنیا میاری آقا این دوتا به غلط کردم

افتادن و توبه کردن و به اذن خدا درست شدن دوباره.

مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۴، صفحه ۹

كُلُّ شَيْءٍ فَهُوَ يَعْرِفُ اللَّغَاتِ وَ الْأَنْسَابِ وَ الْحَوَادِثِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمَا كَانَ بَيْنَ الْحُجَّةِ وَ الْمَحْجُوجِ فَرْقٌ.

گذشت و نفهمیدیم راستیتش چیه تا اینکه حضرت

فرمودند: خداوند حجت خودش را در بین خلق آشکار

می‌کند و شناخت همه چیز را به او می‌دهد، که اگر

اینطور نبود بین حجت خدا و بقیه قرقی نبود!

مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۴، صفحه ۴۲۸

تبدیل شدن مرد به زن توسط امام حسن مجتبی -علیه

صلوات الله-

مُحَمَّدُ الْقَتَالُ النَّيْسَابُورِيُّ فِي مُونِسِ الْحَزِينِ بِالْإِسْتَادِ عَنْ

عِيْسَى بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ بَعْضُهُمْ لِلْحَسَنِ بْنِ

عَلِيٍّ فِي احْتِمَالِهِ الشَّدَائِدِ عَنْ مُعَاوِيَةَ

میگه یه سری آمدن به امام حسن گفتن که احتمال داره

معاویه اذیتت کنه.

فَقَالَ عَ كَلَامًا مَعْنَاهُ لَوْ دَعَوْتُ اللَّهَ تَعَالَى لَجَعَلَ

الْعِرَاقَ شَامًا وَ الشَّامَ عِرَاقًا وَ جَعَلَ الْمَرْأَةَ رَجُلًا وَ الرَّجُلَ امْرَأَةً

بررسی نگاه به نامحرم در اسلام (۱)

رضا قاسمی (طلبه) - استاد راهنما: آقای مخبریان



بسم الله الرحمن الرحيم

نگاه به نامحرم با توجه به انواع مختلفی که دارد، در هر موضوع، حکم خاص خودش را دارد. تمامی این انواع، در کتب فقهی مطرح شده و با کم و زیادی درباره آنها بحث شده است. به طور کلی اگر بخواهیم نظرات ایشان را جمع بندی کنیم، باید بگوییم که مرد وزن در مواجهه با یکدیگر، دو صورت دارند:

اولا نگاه بدون هیچ قصد و غرضی دارند و صرفا برای امور عادی به یکدیگر نگاه می کنند
ثانیا نگاه آنها به اصطلاح فقهی، دارای ریه است و با قصد و غرض در مورد اول، هیچ اشکال و مانعی از طرف فقهی نیست گرچه در این قسمت، حکم به احتیاط کرده اند چرا که احتیاط، جلوگیری از وقوع در هلاکات می کند.
اما مورد بحث و نظر و اشکال، در مورد دوم است
با توجه به صورت مورد دوم که به نحو کلی هم هست، تمامی انواع و اقسام زن از جمله محارم، کنیز و عبد، کافرو مسلمان و... شامل آن خواهد بود.
یعنی اگر در مواردی هم حکم به جواز نگاه می شود، باید توجه داشت که به دور از ریه و گناه باشد.

نسبت به زنی که قصد ازدواج با او را دارد هم، همین احکام با کمی تفاوت مطرح می شود که البته این تفاوت، ناشی از احکام ثانویه ایست که این مورد را از بقیه تمایز داده و مورد تایید شرع مقدس هم می باشد.

مقدمه

انسان، یک موجود اجتماعی ست؛ بدین معنا که برای گذراندن معیشت روزانه خود، نیازمند هم نوع خودش می باشد.
نیاز انسان اجتماعی هم، قطعا بی حد و حصر است (از خوراک و پوشاک گرفته تا تعاملات و...) .
با توجه به این امر قطعی، یکی از موارد مبتلا به روزانه انسان، تعامل با جنس مخالف خودش می باشد.

البته در این مقاله مختصر، درباره تمام جوانب این موضوع بحث نمی کنیم بلکه آنچه مد نظر ماست، یکی از مصادیق تعامل به نام نگاه به جنس مخالف است.
ارتباط با نامحرم، انواع و اقسامی دارد از جمله :
گفتاری
فیزیکی
نگاهی
در نگاه اولیه شاید گفته شود که تعامل با جنس مخالف



هم همانند دیگر موارد تعاملات روزانه انسان، بدون هیچ مشکل و مانعی ست! پس چرا به طور جدی روی آن، مانور داده می شود؟
همانطور که گفته شد، در نگاه بدوی، این ادعا و سوال درست است؛ لکن نظام طبیعت عالم چنین اقتضایی ندارد توضیح اینکه:
اساس خلقت خدا، تفاوت غرایز و سلیق و خواسته ها و تمایلات است
در انسان و دیگر موجودات هم، با توجه به وجود این حالت، لاجرم تفاوت بنیادی بین جنس های گوناگون پدید

می آید.

به عبارت ساده، بین جنس های مختلف موجودات از جمله انسان، تفاوت زیادی وجود دارد که منجر به ایجاد یک قانون می شود.

فلذا از این امر می توان به عنوان یک امر طبیعی و عادی یاد کرد که انسان هارا ملزم به تبعیت از آن می کند.
در تاریخ کل بشر هم اگر مراجعه کنیم، می بینیم که انسان ها بدین امر آگاه بوده اند و حکومت هایشان نسبت به این مسئله، قوانین و مقررات خاص خود را داشته است.
در میان اقوام گوناگون در تاریخ، ایران باستان، قوم یهود و نیز هند، قانون حجاب و پوشیدگی وجود داشته است.
ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن می گوید که:

اگر زنی در قوم یهود بدون حجاب در میان مردم راه می رفت و یا تعامل با مردان می داشت، مرد حق داشت که او را بدون پرداخت مهریه طلاق دهد.

و یا در ایران باستان، قوانین مختلفی طبق حکومت ها وجود داشته که ایرانیان بدان ها پایبند بودند؛

مثلا در زمان زرتشت زنان ایرانی کمال آزادی را داشتند ولی در زمان داریوش، مقام زن بسیار تنزل پیدا می کند به گونه ای که بیشتر اوقات خانه نشین بودند.

ویل دورانت ادامه می دهد که با توجه به این نحوه تعاملات بین ایرانیان بوده است که پس از مسلمان شدنشان، به اعراب مسلمان هم سرایت می کند و بین آنها رواج پیدا می کند.

با توجه به این نکاتی که گفته شد، بدست می آید که انسان ها از همان اول خلقت، نسبت به مسئله تعامل با نوع خودشان (ونیز جنس مخالفشان) ، قوانین و مقررات خودشان را داشته اند.

اما پس از ظهور اسلام، و با توجه به خاتمیتهش که در قرآن معرفی می کند ، و اینکه این دین تمام آنچه را که یک انسان بدان نیاز دارد را گفته است، طبیعتا نسبت به مسئله تعامل با دیگر انسان ها و از جمله جنس مخالف، نظر و ایده ای برای گفتن داشته است و الا نمی توانست خود را کامل من حیث المجموع معرفی کند.
همانطور که گفته

ادامه از: نگاه به نامحرم ...

شد، موضوع این مقاله، نسبت به یک جنبه و مصداق از تعامل با جنس مخالف است و آن، بحث نگاه می باشد؛ فلذا نظر اسلام در این باره را خواهیم گفت. اسلام، همانطوری که خود را معرفی می کند، یک دین میانه و معتدل است. یعنی در تمامی نظراتش، حد اعتدال را رعایت می کند و به قولی از افراط و تفریط، مبرا است. مسئله نگاه به نامحرم هم، از این قاعده مستثنا نیست و نظر اسلام، یک نظر میانه می باشد. همانطور که بخشی از اتفاقات تاریخی در این زمینه را بیان کردیم، ادیان و بالتبع حکومت ها، نسبت به مسئله معاشرت زن و مرد، احکام و قوانین بالا و پایینی دارند. یعنی برخی از ادیان مثل یهود، قائل به قوانین سختگیرانه نسبت به معاشرت زن با مرد دارد و بالعکس برخی ادیان دیگر مثل زرتشت، قوانین کاملا آزادانه ای نسبت به معاشرت او دارد. طبیعتا اسلام به عنوان یک دین نو که مکمل ادیان الهی قبل است، نه نظر یهود را قبول خواهد کرد و نه نظر زرتشت را؛ بلکه اسلام قائل به قانون وسط از این دو است که در فصل های بعدی بدان اشاره خواهد شد.

مهم ترین آیه ای که در قرآن نسبت به مسئله نگاه وجود دارد، آیه ۳۰ سوره نور می باشد. یعنی تکیه اصلی فقها برای استنباط فقهی درباره مسئله نظر، همین آیه می باشد. البته آیات دیگری هم هست که به عنوان موید و دلیل مورد استفاده قرار گیرد مثل آیه ۵۹ احزاب و یا ۳۱ نور، لکن آیه اصلی، همان آیه سوره نور است. جدای از همه آن اتفاقاتی که درباره مسئله نگاه در تاریخ بشر گفته شد، همه این امور به لاینفک بودن این مسئله در زندگی روزمره انسان باز میگردد. یعنی باتوجه به اینکه روزانه زن و مرد به عنوان یک انسان اجتماعی در محیط خود زندگی می کنند و چاره ای جز معاشرت ندارند، فلذا باید قوانینی باشد که نگاه و رفتار او را تحت مدیریت خودش قرار دهد تا به سعادت برسد. و این به سعادت رسیدن، لازمه تمامی احکام و قوانینی است که اسلام برای بشر قرار داده است؛ زیرا اسلام، برای رشد و تعالی و به کمال رسانیدن بشر ایجاد شده و هدف نهایی آن، خداست.

جدای از تمام بحثهایی که در بالا شد، احکامی که در اسلام نسبت به مسئله نگاه جعل شده است، به گفته مرحوم شهید مطهری به هیچ وجه به عنوان کم کردن آزادی زن

نیست بلکه به عکس، احترام کامل به شان و مرتبت زن در جامعه است. چرا که زن، آینه زیبایی در جامعه است و به تعبیر ایشان (مرحوم مطهری)، زن شکارچی ست و مرد، شکار. زن، با توجه به اهمیتی که در برقراری نظام جامعه دارد، باید پوشش خود را کنترل کند تا نگاه مرد منظم شده و در نتیجه جامعه به هدف خود برسد. چرا که جامعه متشکل از زن و مرد است با روحيات و خلیقات مختلف و گاهی اوقات کاملا متضاد از جمله هیجانات و وسواس و... از آن طرف هم اگر دنبال رسانیدن جامعه خود به اهداف والا از جمله خوشبختی آن هستیم، لاجرم باید با کنترل مغزی و دوری از هرگونه تجاوز به دیگری پیش برویم و مسئله نگاه، مهم ترین آنهاست. ایشان مواردی از جمله آرامش روانی... را نسبت به مسئله پوشش آورده اند که همه اینها، حاکی از اهمیت اسلام به زن است

فصل اول

تبیین نظرات فقهی علما درباره نگاه به نامحرم

ادامه در شماره سوم نشریه معالم ان شاء الله...

يك امام يك معجزه



وحدی مننل (طلبه)

بسم رب الزهراء سلام الله علیها

اثبات امامت «امام حسن علیه السلام» به وسیله معجزه نکته: روایات در خصوص دوازده امام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به طور متواتر نقل شده است. همچنین نصوص جداگانه ای برای هر یک از ائمه شیعه علیهم السلام موجود می باشد. لذا اگر فردی به روایان و رباط احادیث، مضمونشان و ... اشکال وارد کرد، ابتدا بر اصل امامت ائمه اطهار علیهم السلام ابرادی وارد نمی شود.

در کتاب شریف کافی، ج ۱، ص ۳۰۰ روایت مفصلی از امام حسن علیه السلام نقل شده است که به دلیل اختصار فقط ترجمه آن ذکر می شود:

محمد بن مسلم گوید:

شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود:

چون وفات حسن بن علی علیهما السلام

نزدیک شد، به حسین علیه السلام فرمود:

برادرم! به تو وصیتی می کنم، آن را حفظ کن.

چون من از دنیا رفتم، جنازه ام را آماده دفن کن، سپس مرا بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر تا با او تجدید عهد کنم. آنگاه مرا به طرف قبر مادرم علیها السلام برگردان، سپس مرا در بقیع دفن کن.

و بدان که از عایشه به من مصیبتی که خدا می داند، خواهد رسید در حالی که مردم او را وسیله رسیدن به اهداف خود قرار می دهند و دشمنی او برای خدا و برای رسولش و مخصوصا دشمنی او با ما اهل بیت علیهم السلام است.

چون امام حسن علیه السلام وفات یافت [و] در همان جا روی تابوتش گذاشتند، او را به محل مصلاهی پیغمبر صلی الله علیه و آله که بر جنازه ها نماز می خواند، بردند.

امام حسین علیه السلام بر جنازه نماز خواند و سپس برداشتند و به مسجد بردند.

چون بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله توقف کردند، جاسوسی به نام ذوالعونین نزد عایشه رفت و گفت: بنی هاشم جنازه حسن (علیه السلام) را آورده اند تا نزد پیغمبر دفن کنند، او روی قاطری همرا زین نشست و با شتاب بیرون آمد.

پس او نخستین زنی بود که در اسلام به زین نشست.

آمد و گفت فرزند خودتان را از خانه من بیرون ببرید، او نباید در خانه من دفن شود و حجاب رسول خدا صلی الله علیه و آله دریده شود.

امام حسین علیه السلام به او فرمود: تو و پدرت در سابق حجاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاره کردید و در خانه او کسی را در آوردی که دوست نداشت نزدیک او باشد (مقصود ابوبکر و عمر است) ای عایشه خدا از این کارت از تو بازخواست می کند.

نحوه دلالت بر اعجاز؛

غیب گوئی، پیشگویی و اخبار از آینده به وضوح در روایت مشاهده می شود.

فردی که آینده را به طور دقیق خبر می دهد و آن اتفاقات هم رخ می دهند، یعنی عمل خارق العاده ای انجام داده است و کسی که صاحب فعل خارق العاده باشد، پیامبر یا امام است.

وصیت حضرت به دفن در بقیع هم قرینه ای بر اعجاز است. مگر می شود کسی بتواند محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دفن شود و نخواهد؟! منبع: اثبات الهداة، ج ۴، ص ۱۸

تفاوت (قلوب) و (صدور) در آیات قرآن کریم



امام خمینی، رحمت الله علیه

ارتیاضات قلبیه و به وجود صاف و زلال و به اینکه صفحه قلب به طرف عالم غیب باز گردد، حاصل می آید.

و این را هم گفتیم که در نوع مردم به واسطه ضعف ایشان مشاهده حاصل نمی شود مگر به انسلاخ از طبیعت، و اینکه صفحه قلب را از این عالم به سوی آن عالم با ارتیاض نفسی و با ارتیاضات شرعی برگردانند؛ یعنی قلب را از طبیعت و علایق طبیعت که در آن ریشه دوانیده است منسلخ نمایند، پس اگر انسان ریشه های علایق را با ارتیاضات بگند، صفحه قلب به حقایق عالم ماوراء الطبیعه متصل می شود و با مشاهده قلبی آنها را درک می کند.

منتها اگر چنین توفیقی از راه ارتیاض شرعی برای نفسی حاصل گردید، مطلوب است؛ چون گفتیم که انبیا و مرسلین و اوصیا را دیده ایم که در عین حال که نظر به طبیعت دارند، نظر و مشاهده به غیب هم دارند، پس می دانیم که قلب دو وجهه دارد، ولی در نوع بشر نمی شود به هر دو طرف نظر داشته باشد.

خلاصه: مشاهده غیبیه با انسلاخ از طبیعت و قطع علاقه از آن حاصل می گردد و مراد، آن علاقه هایی است که انسان بالاخرتیار آنها را پیدا نموده و از طبیعت در قلب حاصل شده که معنای توجه قلب به عالم کثرت است؛ وگرنه آن علاقه ذاتیه طبیعی مادام که نفس در طبیعت است حاصل است.

بنابراین: مشاهده قلبیه باید به این نحو باشد که کم کم انسان خود را ذاتاً و قلباً از حب ریاسات و حب جاه و جلال و حب اموال و حب اغذیه لذیذ و دل بستن به موجود طبیعت و صاحب آثار دیدن آنها و از این گونه امور خود را بری کند و از توجه طبیعی به اینها به نحوی که تأثیر آنها را در افعالش دیده و به آنها توکل نموده و برای آنها ولو مفهوماً استقلال قائل باشد اعراض نموده و بفهمد که در اینها استقلال نیست، و کم کم افعال اینها را به یک مؤثر حقیقی ارجاع دهد؛ که این معنای توحید افعالی است؛ زیرا اصل معنای توحید که از باب تفعیل است، این است که کثرات به وحدت ارجاع داده شود.

اگر این اوصاف و علوم و زیباییها و عزتها و قدرتها مثلاً به یک جامع ارجاع شود، یعنی در حقیقت کثرات به وحدت ارجاع داده شود، توحید صفاتی است و هکذا در توحید ذاتی.

والحاصل: اگر چنین کاری حاصل آید - البته این معنی از مثل نوع ما محال است؛ چون

خلاصه: مشاهده آن است که انسان صورت شخصیه مشاهده را در صور خیالیه بیابد، و برای ما ابدأ چنین مشاهده ای نسبت به عالم غیب حاصل نیست.

ما به مفهوم صانع، قادر، عالم، حی، مرید، صادق، ازلی، دائم و ابدی عالم هستیم، ولی اطلاعی از آن هویت خارجی نداریم، بلکه می گوئیم: این مفاهیم، مصادیقی دارند، و فقط به همین اندازه حکم می کنیم و علم داریم که طبق عقل خود با براهین کلیه و علمیه و طی سلسله ای از مقدمات، نتیجه ای گرفته و تعبد به حکم عقل داریم.

پس ممکن است یک عالم فیلسوف عظیم المثال، در تشکیل براهین و اثبات مبدأ و معاد و عالم عقل و مفارقات و مجردات، به غیر از مفاهیم، اطلاع و علم نداشته باشد، ولی آنچه را که ما به طور کلی و از راه مفهوم دانی علم داریم، عرفا می گویند که ما به آنها با کشف و عیان و بالمشاهده الحسیه مطلع شده ایم.

و بالجمله: عالم رصدان هیوی که در میان خانه نشسته و با میزان و قانون و کلیات هیئت در چند ساعت از شب گذشته علم پیدا کند به اینکه زهره از افق طالع گردیده است ولی در خانه است و در و پنجره به رویش بسته است، این نوعی از علم است که مطابق با واقع می باشد، ولی یکی در قلّه کوهی در همان ساعت ایستاده و به چشم خود می بیند که زهره از افق طلوع نموده است؛ آن اولی به غیر از ضمّ کلیات به یکدیگر و اخذ نتیجه از کلی به طور کلی، چیزی حاصل ننموده است، ولی آنکه زهره را می بیند، وجود جزئی آن را حس می نماید، البته آنکه با حس مشاهده نموده، چشم او از جمال زهره، نورانی است و از اشعه آن استفاده می برد، ولی آنکه در خانه نشسته و علم پیدا نموده که زهره طالع شد، همان تاریکی را که قبل از این علم پیش رویش بوده داراست و هیچ نورانییتی برایش حاصل نمی شود.

عرفا چنین دعوی می کنند که آنچه شما بالبرهان می دانید ما بالوجدان و بالمشاهده و بالعیان یافتیم، اگر در گفته شان راستگو باشند، تفاوت، تفاوت همان دو شخص است که می دانند زهره طلوع کرده است؛ پس این منجم، قواعد کلیه علمیه را در دست دارد و حظّی از اثر آن زهره ندارد، ولی آن مشاهده دیگر که مثلاً یک دهاتی است و برهان و قواعد کلیه در دستش نیست، زهره را دیده و از نورش منتفع هم هست. والحاصل: قضیه علم، غیر از قضیه اطلاع بر شخصیت خارجی است، و با برف انبارهای قواعد کلی از قبیل دور و تسلسل و مقدمات برهان، مشاهده حاصل نمی شود، بلکه این معنی به

قلب دو وجهه دارد، یعنی در نوع مردم، مثل یک آینه است؛ اگر آن طرفش را که قابل انعکاس اشیاء است به طرف عالم طبیعت برگردانند، چیزی از عالم غیب در آن نمایان نیست، و اگر آن طرف را به طرف عالم غیب برگردانند از عالم طبیعت چیزی در آن نمایان می شود؛ چنانکه آینه مصنوعی شیشه ای را که یک طرفی است اگر طرف صیقلی را به طرف زمین و پایین بگیریم، از طرف بالا و آسمان چیزی در آن نمی افتد، و اگر به طرف بالا و آسمان نگه داریم از زمین چیزی در آن منعکس نمی شود، قلب نوع بشر هم همین طور است اگر به طرف طبیعت باشد که به این اعتبار به آن «صدر» گویند، منقطع از عالم غیب می باشد و اگر به طرف عالم غیب باشد، از این عالم حس و شهادت منسلخ و بی خبر می شود و نسبت به امور طبیعتی بلّه - یعنی ناآگاه، جاهل و بی اطلاع - به نظر می آید؛ که به این اعتبار و وجهه آن را «قلب» می نامند.

البته ما نوع مردم که در طبیعت فرو رفتیم و صفحه آینه قلب ما به طرف طبیعت است چیزی از عالم غیب در آن واقع و نمایان نیست، بلکه آنچه از غیب می گوئیم فقط علم به کلیات و مفاهیم است که از مرتبه شهادت و طبیعت در قلوب ما منعکس است و به طور کلی به مبدأی قائلیم و می گوئیم: «لابد ان یكون للعالم من صانع و هو الواجب» و این صانع در خارج تحقق دارد، منتها برای آن، مفاهیم کلیه اثبات می کنیم و می گوئیم: باید چنین صانعی، عالم، قادر، حی، مرید و مدرک باشد، و این صانع، قائم، دائم، ابدی و سرمدی است و زوال، دثور و تغییر برای او حاصل نمی شود.

البته اینها غیر مشاهده است و آن حقیقت را بحقیقته الخارجیه نفهمیده ایم، بلکه یک چیز کلی را دانسته ایم و می گوئیم: این کلی، فرد دارد و متحقق است؛ لذا این گونه علوم، علم به الله است نه معرفت به الله، و این معنی، غیر از درک مفاهیم کلی، چیزی نیست، پس به حقیقتی از حقایق خارجی، اطلاعی پیدا نکرده ایم و به خدا اطلاع نیافته ایم، بلکه به طور کلی به ماوراء الطبیعه فقط به واسطه کلیات، اطلاع حاصل نموده ایم، ولی به حقایق و شخصیتشان که الآن صفحه وجود ماوراء الطبیعه را اشغال نموده اند، اطلاعی نداریم.

والحاصل: به آن نحوی که بالمشاهده - مثلاً - من به شما مطلعم، نوع ما به این نحو، به ماوراء الطبیعه ابدأ اطلاع نداریم، ولی به طور کلی آن را می دانیم. مثلاً یک دفعه انسان به مفهوم کلی زید عالم است که پسر عمرو و اهل فلان شهر با قد دو متری و به رنگ زرد است، و یک دفعه هم وجود زید را بالمشاهده تماشا می کند.

ادامه از: تفاوت (قلوب) و (صدور):

ضعیف هستیم - آن وقت هرچه می بینیم، عالم غیب است و بی اطلاع از این عالم می شویم، ولی انبیا و مرسلین کسانی هستند که با قوت وجود و شرح صدری که دارند، می توانند در عین حالی که عالم غیب را مشاهده می کنند، عالم شهادت را هم مشاهده نمایند؛ وحدت و بساطتی که آنها از عالم غیب مشاهده می کنند، وحدت و بساطت حقیقی است نه وحدت و بساطت مفهومی، و کثراتی را هم که آنها به نحو تفصیل توجه دارند ما نمی توانیم با صفحه قلب نیز با آن تفصیل بیابیم.

شاید تعبیر به شرح صدر در انبیا به همین مناسبت باشد: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ» [۲] و این معنی که حفظ وحدت غیبیه و حفظ مراتب عالم غیب با حفظ کثرات عالم طبیعت که امری تکوینی است و به شرح صدر و به قوت آن بستگی دارد، مناط نبوت است؛ هر کس توانست این طور باشد که نه عالم غیب او را از عالم طبیعت باز دارد و نه عالم طبیعت او را از مشاهده غیبیه برآید و از مشاهدات آن طرف مانع شود، و هر کس دو وجهه قلب او به این نحو باشد، او نبی است.

پس نبوت، یک امر مجعول و منصب جعلی به آن نحو که برای ولایات جعل می کنند نیست؛ مثل اینکه در عرش بنشینند و مشورت و مصلحتی باشد که از بین این مردم به چه کسی منصب نبوت بدهیم؟ بلکه این منصب به عین حقیقت آن نبی قائم است؛ چون باید کسی باشد که بتواند حقایق را از عالم غیب مشاهده کرده و گرفته و در عالم شهود و کثرت بسط دهد و به دیگران برساند و این بدون اینکه هر دو وجهه قلب به طرف شهادت و غیب باز باشد، تحقق نمی پذیرد.

و معنای «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» [۳] هم همین است نه اینکه جعل خلافت اعتباری باشد؛ چنانکه افرادی را منصوب نمودند با اینکه به هیچ وجه قابلیت خلافت نداشتند؛ چون حقیقت و ماهیت نبوت و ولایت کشف الحقایق و بسط الحقایق است، هرکه این طور باشد و قلب صاف و محکم و قوی داشته باشد، نبی است و هر کس در این کشف و بسط حقایق کامل تر باشد، نبوتش هم کامل تر است.

انبیای سلف، هم کشف داشتند و هم بسط، اما نه به طور اطلاق، بلکه فی الجمله، چون در این معنی مختلف بودند؛ چنانکه اولی العزم، کشف و بسط حقایق را بیشتر داشتند و وجود نازنین احمدی صلی الله علیه و آله وسلم که کشف تام و بسط تمام و تام داشت، خاتم شد و خاتم پیامبران گردید؛ یعنی به آن نحوی که ممکن است حقیقت کشف شود، برای

حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم کشف بود و به آن مقداری که ممکن است حقایق بسط شود برای حضرت بسط نمود و لذا دیگر ممکن نیست کشف و بسط، اتم از این باشد تا نبوت دیگری حاصل آید، چون صرف الشیء لایتکرر.

حضرت علی علیه السلام گرچه به آن نحوی که ممکن است وحدت حفظ شود و به آن نحوی که ممکن است کثرات را هم ملاحظه نماید، قلب و شرح صدر داشت و کشف حقایق و بسط حقایق را هم به آن قدر که کشف و بسط ممکن می باشد، فی حد ذاته داشت، اما بعد از آنکه این معنی برای پیامبر حاصل شده، اگر حضرت علی علیه السلام بخواهد کشفش بیشتر باشد، ممکن نیست. و چون کشف زیادتر ممکن نشد، بسط بیشتر هم ممکن نمی شود، لذا اگر او بخواهد همانها را که برای پیامبر کشف شده بود و ایشان بسط داده، کشف کند و بسط دهد، غیر آن چیز نمی شود بلکه خود آنها می شود، چون صرف الشیء لایتکرر. و اگر بخواهد کمتر از آن را بسط کند، این ضلالت می شود نه هدایت.

پس در عین اینکه ملاک نبوت در حضرت امیر علیه السلام هست و ملاک نبوت ختمی مرتبتی هم در او هست، ممکن نیست نبی باشد.

فرقی که ایشان با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دارد این است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم جلوتر این مقام را پیدا کرده بود، و بالفرض اگر حضرت امیر علیه السلام زماناً از او جلوتر بود و به مقامی که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به آن رسید، قبل از او می رسید، او پیغمبر خاتم بود، منتها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم زودتر به این مقام رسید و خاتم پیامبران شد.

والحاصل: مقام نبوت و امامت یک مقام تعارفی اعتباری و منصب جعلی اعتباری نیست که مشورت کنند چه کسی نبی باشد و چه کسی ولی، بلکه حقیقت نبوت، کشف الحقایق و بسط الحقایق است، یعنی اگر کسی وحدت و کثرت را با هم بتواند حفظ کند، نبی است و از بین مردم هرکس که این طور شد، قهراً نبی خواهد بود و چیز دیگری لازم نیست؛ و حقیقت نبوت این است.

اگر صفحه قلب به درک شهودی و حضوری، نه به درک علمی و مفهومی، تمام معنی و تمام حقایق عالم غیب را از مرتبه ملائکه الله المقربین که عقول باشند، و بالاتر از آن که مرتبه اسماء و صفات باشد، و بالاتر از آن که مرتبه ذات الهی و آخر مرتبه وجود باشد، و همین طور مراتب پایین تر از مرتبه ملائکه الله المقربین که ملائکه متوسطین باشند، و پایین تر از آنها که جن و شیاطین باشند، همه را درک کند، این چنین قلبی دیگر به مقام فنا رسیده است که غایت عقل نظری هم این است؛ چنانکه گفته اند: عقل نظری چهار مرتبه دارد و آخرش را آن مرتبه دانسته اند که عقل مستفاد باشد. [۴]

عرفا می گویند: آن وقت عقل، مستفاد است که توان استفاده مشاهده حضوریه از مبدأ وجود و اعلی مرتبه را داشته باشد، [۵] به خلاف حکما که گفته اند: عقل مستفاد، رسیدن به آن مقامی است که بتواند از جبرئیل که از عالم عقول است، استفاده کند.

عرفا گفته اند: این کفر است، و راست هم گفته اند برای اینکه جبرئیل که منتهی الیه عالم وجود نیست و بالاتر از او هم هست.

بلی، اگر بگویند که واسطه در فیض است، این درست است، ولی وساطت مختص به این مرتبه نیست بلکه در مراتب دیگر هم هست.

اگر بگویند: اصطلاحی بین حکماست که موقع کشف این مرتبه از عالم عقل و استفاده از آن را، عقل مستفاد گفته اند.

می گوئیم: اینجا جای اصطلاح نیست، در صورتی که مرتبه فوقی وجود دارد که از آن استفاده می شود، چرا باید مرتبه پایینی را گفت و اصطلاح کرد؟

اگر کسی بگوید: بالاتر از مقام جبرئیل، در قدرت انسانی نیست که آن را کشف کند و از آن مستفاد باشد، به دلیل «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى» [۶] که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را شدید القوی که جبرئیل باشد، تعلیم می نمود.

ما می گوئیم: شاید مراد از شدید القوی، خود ذات مقدس حق باشد برای اینکه شدید القوی مختلف تفسیر شده است.

علاوه بر این می گوئیم: گرچه در سابق جبرئیل تعلیم می نمود، ولی در لاحق کمال ذاتی و استعداد جبلی پیامبر اسلام که بالاتر از استعداد تمام موجودات است، از جبرئیل گذشته و بلاواسطه به مبدأ حق رسید که اگر جبرئیل - به قول خودش - قدمی به بالا می گذاشت، محترق می شد.

بالجمله: غایت عقل مستفاد، فناء فی الله است، و عقل عملی هم که آخرین مرتبه اش فناء فی الله است، پس غایت هر دو عقل در آخر یکی شد، ولو در آغاز از هم جدا بودند.

ناگفته نماند: کمال انسانی، به عقل عملی است نه به عقل نظری؛ چنانکه گفتیم که ممکن است انسان، برهان داشته باشد ولی در مرتبه کفر و شرک باقی بماند، ولی عقل عملی، همان ارجاع کثرت به وحدت عملاً و خارجاً است؛ لذا کمال انسان به عقل عملی اوست نه به عقل نظری.

و نیز ناگفته نماند: محل این مطالب - یعنی عقل نظری و عملی - اینجا نیست و آخوند هم اینها را ذکر نفرموده است ولی ما چون ذکر آنها را مناسب دیدیم ذکر کردیم.

(۱) انشراح (۹۴): ۱ و ۲.

(۲) بقره (۲): ۳۰.

(۳) شفا، بخش طبیعیات، ص ۲۹۳؛ شرح اشارات، ج ۲، ص ۳۵۳ - ۳۵۷؛ اسفار، ج ۳، ص ۴۱۹.

(۴) مقدمه شرح فصوص الحکم قیصری، ص ۳۵.

(۵) نجم (۵۳): ۵.

طلاق، حلال ميفوض (۲)

محمد سجاد پورکریم



...ادامه از شماره اول نشریه معالم:

فصل دوم

یکی دیگر از ابعاد عقد ازدواج این است که عقد ازدواج در واقع تشکیل خانواده است. اگر شراکت را به هم زدیم یکسری اتفاقات مالی به هم می خورد که با محاسبات مالی هرکس به حق و حقوقش میرسد و ضرر جبران ناپذیری ندارد.

مثلاً دو شخص با هم شراکت می کنند و به مقدار مساوی سرمایه به میان می آورند و به مقدار مساوی کار میکنند، ۱۰ سال هم این شراکت به طول میکشد و بعد از ۱۰ سال این سرمایه رشد زیادی می کنند حال می خواهند این شراکت را به هم بزنند، خب معلوم است که هرکس به مقدار مساوی سهم می برد.

اما ازدواج چنین نیست زیرا می بینیم که حاصل زندگی مشترک یک زوج مثلاً دو فرزند است بعد از جدا شدن زوجین چه اتفاقی می افتد آیا می توان گفت که هر کس یک فرزند را بردارد و برود؟

خیر هرچند که قانون و شرع در این باره تصمیم گیری می کنند اما آسیبی که به بنیان خانواده می خورد و ضرر و زیان های روحی که به فرزندان و پدر و مادر می خورد جبران ناپذیر است و این ضررها در جامعه تاثیر سود دارد که در این بخش به برخی از آنها اشاره می کنیم:

اضطراب

عواقب بعدی طلاق باعث می شود که کودک آزرده، عصبی و مضطرب شود. فرزندان کوچکتر نسبت به فرزندان که بزرگ تر هستند، بیشتر مستعد این آسیب ها خواهند بود، زیرا آنها به شدت وابسته به هر دو والد خود هستند. یک کودک مضطرب در تمرکز بر درس خواندنش مشکل خواهد داشت و ممکن است علاقه خود را به فعالیت هایی که قبلاً برایش جالب بوده است، از دست بدهد.

استرس مداوم

بسیاری از فرزندان به اشتباه، خود را علت طلاق والدین خود می دانند و مسئولیت تخریب روابط را به عهده می گیرند. این می تواند منجر به استرس شدید و فشار بر

ذهن فرزند شود که می تواند پیامدهای متعددی از قبیل افکار منفی و کابوس به همراه داشته باشد.

تغییرات خلقی و تحریک پذیری

کودکان کم سن ممکن است از تغییرات خلقی رنج ببرند و حتی زمانی که با افراد آشنا ارتباط برقرار می کنند، تحریک پذیر باشند. بعضی از کودکان به حالت انزوا می روند، و با کسی صحبت نمی کنند و خود را از همه دور می کنند. کودک آرام خواهد شد و ترجیح می دهد زمان خود را به تنهایی سپری کند.

ناراحتی شدید



غم و اندوه حاد به قلب و ذهن کودک وارد می شود. هیچ چیز در زندگی برای او خوشایند نیست، و کودک در نهایت ممکن است به افسردگی دچار شود، که نشان دهنده درگیری طولانی مدت با این غم است.

ناامیدی و پریشانی

کودکان طلاق ممکن است ناامید و بی انگیزه باشند زیرا آنها حمایت عاطفی جامع از والدین خود را ندارند. اگر فرزند توسط یکی از والدین و بدون دسترسی به والد دیگری نگهداری شود، این وضعیت می تواند بدتر گردد. تأثیرات کوتاه مدت طلاق می تواند رشد روحی و فیزیولوژیکی کودک را مختل کند که می تواند تاثیر طولانی مدت داشته

اثرات طولانی مدت طلاق بر فرزندان

برای کودکی که والدینش را جدا از هم و در ستیز می بیند، همه چیز می تواند خشن باشد. ذهن آنها هنوز تغییر پذیر است و به راحتی می تواند تحت تاثیر حوادثی که اطرافشان اتفاق می افتد، قرار بگیرند. در ادامه اثرات دراز مدت طلاق روی فرزندان را مشاهده می کنید:

مشکلات رفتاری و اجتماعی

هنگامی که والدین طلاق می گیرند، کودک بیشتر در معرض انجام رفتارهای خشونت آمیز و غیر اجتماعی قرار می گیرد. او ممکن است در یک چشم به هم زدن، کنترل خود را از دست بدهد و هیچ تردیدی با منازعه با دیگران نداشته باشد. در بلند مدت، و خصوصاً در طی سال های نوجوانی، ممکن است منجر به ایجاد ذهنیت جنایی شود. مطالعات نشان می دهد که بیشتر کودکان طلاق دارای صفات مشخصی از خشم و نافرمانی با شدت های متغیر هستند. موارد شدید این شرایط باعث رفتارهای اجتماعی نامتعارف می شود.

مشکل در روابط

هنگامی که کودکان در حالی بزرگ می شوند که نظاره گر شکست در ازدواج هستند، در رابطه با عشق و همدلی در روابط دچار شک و تردید میشوند. آنها در اعتماد کردن مشکل دارند و برای حل و فصل اختلافات در یک رابطه، دچار چالش میشوند. چنین فرزندان، در بزرگسالی، هر گونه رابطه را با ذهنیت منفی آغاز خواهد کرد.

مستعد سو مصرف مواد

مواد مخدر و الکل تبدیل به راهی برای خروج

نوجوانان از سرخوردگی و اضطرابشان می شود. تحقیقات نشان داده است که شیوع بیشتر سوء مصرف مواد در نوجوانانی دیده می شود که، والدینشان طلاق گرفته اند. البته، عوامل دیگری مانند تک والد بودن نیز وجود دارد که تمایل نوجوانان به مصرف مواد را بیشتر می کند. با این حال، احتمال تسلیم شدن نوجوانی در برابر وسوسه، بسیار بالا است. سوء مصرف دراز مدت مواد اثرات مضر بر سلامت فرزند خواهد

داشت.

افسردگی

احساس ترس و دلهره ناشی از طلاق والدین می‌تواند موجب افسردگی کودک شود. افسردگی یک مشکل سلامت روان است و کودکانی که شاهد طلاق هستند، بیشتر مستعد افسردگی و انزوای اجتماعی هستند. محققان خاطر نشان می‌کنند که طلاق می‌تواند عامل اختلال در موارد اختلال دو قطبی مشاهده شده در کودکان باشد.

وضعیت تحصیلی و اجتماعی- اقتصادی ضعیف

اثرات روانشناختی طلاق، علاقه کودک به تحصیل را کاهش می‌دهد. کودکانی که طلاق والدین خود را تجربه می‌کنند، افت شدیدی در نمرات مدرسه نشان می‌دهند. این مسئله می‌تواند به طور قابل توجهی مانع از توانایی کودک در یادگیری در مدرسه و دانشگاه شود. پیشرفت سرکوب شده

در تحصیل، مانع فرصت‌های شغلی کودک در بزرگسالی می‌شود، که کسب وضعیت اجتماعی و اقتصادی مناسب را دشوار می‌کند.

فصل سوم

در فصل‌های قبل با پیامدهای طلاق آشنا شدیم و دلیل مبغوضیت نزد شارع را دریافتیم. اما بر خود لازم میدانیم که به یک سوال پاسخ دهیم. آن سوال این است که آیا در تمام موارد به همین گونه است یا خیر. زیرا در برخی از موارد میبینیم که زن و شوهر با ادامه زندگی منجر به گناه میشوند. یا در بعضی موارد آنقدر شرایط حاد است که جدا شدن هرچه سریع‌تر به صلاح زوجین است.

آیا در چنین مواردی هم مبغوضیت وجود دارد؟

برای پاسخ به این سوال باید به ذکر انواع طلاق بپردازیم:

طلاق حرام: که آندسته از طلاق‌هایی است که در فقه حرام است مانند طلاق در حیض که در این باره بحثی نداریم.

طلاق مکروه: و آن در جایی است که زوجین در کمال

سازگاری اخلاقی در کنار هم زندگی میکنند. طلاق مستحب یا طلاق سنت: که این در صورتی است که زوجین هیچ توافق اخلاقی ندارند و جدا شدن بهتر است. طلاق واجب: که در صورتی است که زوجین به دلیل کنار هم بودن به گناه می‌افتند یا خوف به گناه افتادن دارند. پر واضح است که منظور از طلاق مبغوض مورد سوم و چهارم نیست و مورد دوم منظور است.

چرا که در روایتی از رسول خدا داریم که: قال مر رسول الله برجل فقال: ما فعلت امراتک؟ قال: طلقها یا رسول الله، قال من غیر سوء؟ قال: من غیر سوء.... فقال رسول الله ان الله عز وجل یبغض کل ذواق من الرجال و کل ذواقه النساء. (وسائل الشیعه/ جلد ۲۲/ ص ۸)

که در این روایت پیامبر (صلی الله علیه و آله): سوال از این میکند که آیا به خاطر مشکل یا گناهی او را طلاق دادی؟ پس معلوم میشود که ملاک در مبغوض بودن چیست.

دست گرفته و می‌کشید با چیزی که در دست داشت به عمر زد.

عمر گفت:

به خدا پناه می‌برم از خشم خدا و خشم پیغمبرش! پس این آیه شریفه نازل شد:

« إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ».

یعنی:

«شیطان می‌خواهد میان شما به وسیله شراب و قمار، دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد، آیا خودداری نمی‌کنید؟؟»

عمر گفت:

خودداری کردیم، خودداری کردیم!

این داستان بعینه، در کتاب «المستطرف» آمده است.

گروهی از بزرگان دیگر اهل تستن نیز آن را از «ربیع البرابر» زمخشری، نقل کرده‌اند.

قسمتی از آن را فخر رازی، در تفسیر آیه:

« إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ » روایت می‌کند، چون می‌گوید:

در حدیث است که وقتی آیه: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى »

نازل شد، عمر بن خطاب گفت: خدایا برای ما درباره شراب بیان روشنی بیاور، چون آیه: ((إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ...)) نازل گردید، عمر گفت: خدایا! خودداری کردیم!!

با آن به سر عبدالرحمن بن عوف زد و شکست! سپس نشست و با شعر اسودبن یعفر، بر کشتگان بدر، نوحه سرایی کرد:

« گویی در چاه، چاه سرزمین بدر، جوانمردان و عرب بزرگوار، خفته‌اند. آیا پسر کبشه می‌گوید ما زنده می‌شویم. کسانی که پوسیده شده‌اند چگونه زنده می‌شوند؟ آیا مرگ عاجز است که باز به سوی من برگردد و مرا برانگیخته کند وقتی استخوانم پوسیده باشد؟؟ »

کیست که از طرف من به خدا بگوید:

من ماه رمضان را روزه نمی‌گیرم!

بگو: خدایا! آشامیدنی را از من منع کن

و بگو: خدا طعام را از من دریغ بدار.

وقتی که این مطلب به پیغمبر اکرم «صلی الله علیه و آله» گزارش شد،

در حالی که سخت خشمگین بود و اطراف ردایش را به

نقاراب و حرمت آن!

امیر محمد کما سنه (طلبه)



خداوند متعال: پیرامون شراب سه آیه نازل فرمود:

اول: این آیه شریفه است که می‌فرماید: « يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ ».

یعنی: ((از تو راجع به شراب و قمار سؤال می‌کنند، بگو در این دو، گناه بزرگی و منافعی (به قول مشتریان آن) برای مردم هست)).

دوم: در آن هنگام، برخی از مسلمانان شراب می‌نوشیدند و بعضی آن را ترک گفتند، مردی شراب نوشید و به نماز ایستاد و هذیان گفت.

خداوند این آیه شریفه را نازل فرمود:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ ».

یعنی:

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می‌گویید؛ و چه می‌کنید ».

سوم:

بعد از نزول این آیه شریفه، باز هم عده‌ای شراب نوشیدند و آنهایی که ترک کرده بودند، ترک نمودند. تا اینکه به گفته مورخین عمر خطاب شراب نوشید و استخوان شتری را گرفت و



تشریح حدیثی درباره سیره مردمی پیامبر(ص)



آیت الله العظمی خامنه ای

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

أَخْبَرَنَا ابْنُ مَخْلَدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْخَلْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ بَنُ مُوسَى الْخُثَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْمَاعِيلَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْمُؤَدَّبُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) يَجْلِسُ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَعْثَقِلُ الشَّاةَ وَ يُجِيبُ دَعْوَةَ الْمَمْلُوكِ عَلَى خُبْزِ الشَّعِيرِ. (١)

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) يَجْلِسُ عَلَى الْأَرْضِ

[پیامبر] دنبال این نبود که یک فرشی، چیزی داشته باشد؛ در مسجد، در ملاقات با یک نفری که در بین راه با ایشان برخورد میکرد، و میخواست دو کلمه حرف بزند، روی زمین می نشست.

وَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ

گاهی غذایش را هم همین طور که روی زمین نشسته بود، میخورد. سفره‌ای بیندازد و آدابی و تشکیلاتی و حالا یک

بشقابی، کاسه‌ای، چیزی مثلاً؛ نه، همین طور روی زمین می نشستند و غذای ساده‌ای میل میکردند.

وَ يَعْثَقِلُ الشَّاةَ

گوسفندی فرضاً داشتند، ریسمان گوسفند را دستشان میگرفتند. «يَعْثَقِلُ» از «عقال کردن» است دیگر، یعنی آن را نگه داشتن، گوسفند را نگه میداشتند. خوب، این خلاف شأن است دیگر؛ ماها اگر باشیم، حالا یک گوسفندی هم داشته باشیم، دستان میگیریم توی خیابان و کوچه. این بزرگوار میکردند این کار را.

وَ يُجِيبُ دَعْوَةَ الْمَمْلُوكِ عَلَى خُبْزِ الشَّعِيرِ

گاهی یک غلامی مثلاً نشسته بود یک جایی روی زمین و داشت نان جوی میخورد؛ حضرت عبور میکردند، تعارف میکرد، آقا! بفرمایید؛ می نشستند حضرت پهلوی او. نمیگفتند شأن ما نیست، میشود، مناسب نیست.

اینکه ما این قدر میگوییم و میشنویم که باید مردمی باشیم، یعنی این. مردمی بودن به ادعاکردن نیست. با مردم، با زندگی مردم کنار بیاییم، مثل مردم زندگی کنیم، با طبقات مختلف مردم انس بگیریم. این، معنای مردمی بودن است. بعضی از ماها که حالا معمم هستیم، اگر مثلاً یک آدم

ذی شأنی، آدم محترمی باشد، خوب، سلام عليك میکنیم، گرم میگیریم، اگر کاری با ما داشته باشد گوش میکنیم، آقا! یک استخاره‌ای بکنید، قرآن را درمی‌آوریم و یک استخاره‌ای برایش [میگیریم]. اگر یک آدم فرودستی باشد، یک آدم مثلاً [سطح] پائینی باشد؛ نه، اعتنا و اهتمامی نمیکنیم! این، خلاف سیره‌ی رسول الله است. سیره‌ی پیغمبر این است که با فقرا و با ضعفا و مانند اینها کنار می‌آمد. به شئون ظاهری و آن چیزهایی که به حسب ظاهر موجب جلال و شوکت و این چیزها است، اهمیتی نمیداد. وضع زندگی پیغمبر این طور بود؛ این برای ما واقعاً درس است. حالا ما البته نه توقع داریم، نه میشود توقع داشت که مثل آن بزرگوار یا مثل امیرالمؤمنین رفتار کنیم؛ نه، خوب، وضع آنها وضع دیگری است، جایگاهشان جایگاه دیگری است اما آن را بایستی ملاک قرار بدهیم. آن را مثل یک نشانه‌ای [قرار دهیم]؛ شما فرض کنید از یک دامنه‌ی کوهی دارید میروید بالا، آن قلعه مورد نظرتان است، به قلعه نمیرسید اما به طرف قلعه میروید، حرکت به آن سمت میکنید؛ باید اینجوری باشد.

(١) امالی طوسی، مجلس چهاردهم، ص ٣٩٣؛ «ابن عباس گوید: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بر زمین می نشست، و بر زمین غذا میخورد، و گوسفند به دستشان میگرفت، و دعوت برده‌ای را به نان جوین میپذیرفت.»



اراده اخلاقی و مسئله عادت

یاسین زاهدی (طلبه)

بسمه تعالی

بسیاری از فلاسفه غرب ارزش و ملاک فعل اخلاقی را اراده آن و آزادی در انجام آن فعل می دانند به عبارت دیگر آنها قائل هستند که فعلی اخلاقی است که فقط برای اینکه خوب است آن را انجام بدهیم نه متأثر از چیز دیگری

مثلاً اینکه اگر فعل اخلاقی را از ترس عقوبت و یا به امید پاداش انجام دهیم دیگر به آن فعل اخلاقی اطلاق نمیکنند

زیرا عقل آن فعل خوب را اراده نکرده بلکه آن چیزی که موثر در انجام آن فعل شده عامل موثر دیگری در آن بوده مانند طمع به پاداش.

مثلاً اگر کسی پشت چراغ قرمز توقف نمایند فقط و فقط به این دلیل که پشت چراغ قرمز ایستادن خوب است این کار او فعل اخلاقی محسوب می شود اما اگر کسی پشت چراغ قرمز توقف کند از ترس اینکه پلیس او را جریمه می کند دیگر کار او فعل اخلاقی محسوب نمی شود زیرا پشت چراغ قرمز توقف نکرده فقط برای اینکه پشت چراغ قرمز ایستادن خوب است بلکه آن چیزی که موثر بر اراده او بوده این است که پلیس او را جریمه می کند به همین دلیل اگر چه که کار درست را انجام داده اما اراده انجام کار درست را به خاطر درستی آن کار نداشته از همین رو کار او را فعل اخلاقی نمیدانند.

همین نظریه را فلاسفه در مورد مسئله عادت دارند و میگویند عادت ارزش اخلاقی یک کار را از بین میبرد زیرا اگر کاری به صورت عادت در بیاید آن چیزی که باعث انجام آن عمل می شود طبیعت ثانوی عادت است نه اراده عقل آن عمل را

به همین دلیل مسئله عادت موجب تضعیف اراده عقل می شود و ارزش کار اخلاقی را از بین میبرد از همین روست که میگویند ترک عادت موجب مرض است زیرا عادات همیشه اراده انسان را ضعیف می کند

ارزش ذاتی، غیری و جایگزینی

محمد علی تقی پور (طلبه)

بسمه تعالی

منظور از ارزش ذاتی، غیری و جایگزینی چیست؟

به طور کلی هرآنچه که از لحاظ اخلاقی دارای ارزش باشد به سه دسته تقسیم بندی می شوند:

۱. ارزش ذاتی:

اگر یک شیء به ذاته و خود او برای انسان کمال باشد، ارزش آن شیء ذاتی است چرا که ارزشش را از چیز دیگری اخذ نکرده و خود به تنهایی سبب رشد می باشد. همچون صفت عالم بودن که خود، کمال است.

۲. ارزش غیری:

در مقابل افعالی و صفاتی که ارزش ذاتی دارند، افعالی هستند که ذات آنها کمال نیست و ارزشی از این نظر ندارند اما این قابلیت را دارند که سبب حاصل شدن شیئی شوند که خود ارزش ذاتی دارد و بدین واسطه دارای ارزش می شوند همانند کمک کردن به دیگر اشخاص که ممکن است نفس این کار ارزش نداشته باشد اما به سبب نتیجه آن که کمال نفسانی است دارای ارزش غیری می شود.

۳. ارزش جایگزینی:

ارزش جایگزینی بدین معناست که شخص در هنگام تعارض بین دو امر آن چیزی را انتخاب کند که ارزش بیشتری نسبت به دیگری دارد؛ لذا آن امر منتخب ارزش جایگزینی نسبت به امر دیگر دارد.

تقابل عاقل و جاهل!

محمد صادق رحمانی (طلبه)

واصل بن عطاء (موسس فرقه معتزله) با گروهی به سمتی می رفت با خوارج رو به رو شدند

واصل به گروهی که همراه خودش بود گفت: جواب دادن به اینها، کار شما نیست پس شما برید یه گوشه و من را با اینها واگذار کنید

در حالی که اینها در معرض هلاکت بودند(نزدیک بود خوارج اینها رو بکشند چون خوارج تمام مسلمانان غیر از خودشان را کافر می دانستند و کشتنشان را واجب)

گفتند: هر چی تو بگی (خود دانی)

واصل رفت پیش خوارج، خوارج گفتند: تو از یاران چه گروهی هستی؟!

واصل گفت ما مشرک هستیم ، خوارج میخواستن اونها رو اعدام کنن

که واصل گفت: اما ناظر به آیه (وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ) گفت: باید به ما مهلت بدهید، ما مشرک هستیم به شما پناه آوریم تا کلام خدا را بشنویم و حدود(احکام) خدا رو بفهمیم.

گفتند: پناهتون دادیم واصل گفت: به ما یاد بدهید -دین خدا را- خوارج شروع کردند احکام خودشون رو احکام خودشون رو بیان کردند هر چی به واصل یاد می داند می گفت من و رفقا قبول کردیم خوارج گفتند: بیایند تا با هم بریم چون شما با ما برادر هستید

واصل گفت: برای چی با شما بیام!!!

خدا فرموده: (وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ) (یعنی اگر مشرک نزد تو آمد و امان خواست، امان بده تا کلام خدا رو بفهمد، سپس او را به جای امن بفرستید و کاری به کارشون نداشته باشید)

پس ما را به جای امن برسانید و ما رو رها کنید

خوارج به هم دیگه نگاه کردند و گفتند هر کاری دوست دارید انجام بدهید خوارج اینها رو(واصل و همراهانش) بردند جایی که امن بود بعد رهاشون کردند

نام کتاب: الکامل فی اللغه والادب نویسنده: المبرد، محمد بن یزید جلد: ۳ صفحه: ۱۲۲



زیارت خدا !!

تنیخ مهدی دهبان

متن و ترجمه کتاب «فضل زیارة الحسین علیه السلام» اثر شریف محمد بن علی شجری از محدثان قرن چهارم و پنجم در این کتاب آمده:

زیارت خدا !!

از امام باقر علیه السلام از پدرش روایت است که امام حسن علیه السلام فرمود: من و حارث اعور همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: در آخر الزمان گروهی خواهند آمد که قبر پسر حسین علیه السلام را زیارت می کنند. هر کس او را زیارت کند؛ گویی مرا زیارت کرده و هر که مرا زیارت کند؛ گویی خدای را -سبحانه و تعالی- زیارت کرده است. بدانید هر کس حسین را زیارت کند گویی خدای را در عرش زیارت کرده است.

فضل زیارة الحسین؛ محمد بن علی الشجری؛ حدیث دهم
مضمون این روایت درباره زیارت خدا:

[۳۲۶] ۴ - حدثني أبي وأخي وجماعة مشايخي، عن محمد بن يحيى وأحمد بن إدريس،

عن حمدان بن سليمان النيسابوري، عن عبد الله بن محمد اليماني، عن منيع بن حجاج، عن يونس، عن صفوان الجمال، قال:

قال لي أبو عبد الله (عليه السلام) لما أتى الحيرة: هل لك في قبر الحسين (عليه السلام)، قلت: وتزوره جعلت فداك، قال: وكيف لا أزوره والله يزوره في كل ليلة جمعة يهبط مع الملائكة إليه والأنبياء والأوصياء، ومحمد أفضل الأنبياء ونحن أفضل الأوصياء، فقال صفوان: جعلت فداك فنزوره في كل جمعة حتى ندرك زيارة الرب، قال: نعم يا صفوان الزم ذلك يكتب لك زيارة قبر الحسين (عليه السلام)، وذلك تفضيل وذلك تفضيل.

كامل الزيارات - جعفر بن محمد بن قولويه - الصفحة ۲۲۲

«صفوان گوید: امام صادق در سفری که به عراق داشت، از من پرسید: آیا از قبر امام حسین بهره می گیری و به زیارت آن نایل می شوی؟ عرض کردم: فدایت شوم، شما هم این قبر شریف را زیارت می کنید؟ فرمود: چگونه آن را زیارت نکنم، در حالی که خدا و ملائکه و پیامبران و افضل آنان که پیامبر اسلام است و اوصیا که افضلشان ما هستیم، در هر شب جمعه آن را زیارت می کنند! عرض کردم: آیا شما هر شب جمعه آن را زیارت می کنید تا به زیارت خدا نایل شده باشید؟ فرمود: آری. ای صفوان! ملازم زیارت امام حسین باش تا در نامه عملت زیارت امام حسین را بنویسند که این تفضیل است. این تفضیل است.»

ادامه از: عزازیل: چرا؟ و چگونه؟ (۲)

بر مخلوقاتی که تمامشان چشم انتظار یک صبر و عطسه بودند و یک حمد و ثنای بعدش، از موجودی که نمی دانستند کیست و چیست و به چه دردی می خورد.

انتظار هم بد دردی است به خدا، نمی دانم چرا خلق این مخلوق جدید، از جانب خدای جل و علی، اینقدر به طول انجامید؟ خدای تبارک و تعالی که تمام آسمانها و زمین را در شش روز آفریده بود، حالا برای خلق آدم دو پا، چهل سال گل می سازد و چهل سال خشک می کند و چهل سال...

چه منظوری داشته از این همه صبر و حوصله، الله أعلم. حالا همه ی اینها یک طرف، واکاوی عزازیل (همان فضولی خودمان)، درون این گل خشک بی روح و بی جان، یک طرف!

راستی (عزازیل) همان شیطان خودمان است. آخر قبل از این که ملعون شود نامش عزازیل بود، خدایی هم اسم دهان پر کنی بود آن موقعها! بر وزن

اسماء مقررین و اعظم بود اصلاً! که شاید به معنای عزیز الله هم باشد، یعنی عزیز خدا، می شود همان عزیز دردانه ی خودمان!

بعدها که رویش را زیاد کرد و رو در روی خدا ایستاد، سِجَل قَبْلِي اش باطل شد و در شناسنامه ی جدید، اسمش شد ایلیس و وصفش هم

شیطان، که دیگر حتی اسمش هم مثل قبل، دهان پر کن نباشد!

این هم درسی است برای ما که اگر رویمان را برای بزرگتر از خودمان زیاد کنیم، گذشته از رسم مان، شاید حتی اسم مان هم عوض شود.

اما نمی دانم این عزازیل بخت برگشته، از کی، ریخت و قیافه اش عوض شد و شاخ درآورد و دُم دار شد و ناخون هایش بلند شد و به این شکل و شمایل وحشتناک در آمد؟ وگرنه فکر نمی کنم کسی با این شکل و شمایل، آن هم در بین ملائکه که خودشان مظهر جمال و کمال خدا هستند، معروف شود به طاووس، که مَثَلِیست برای زیبایی و هیبت و جمال و جلال و کمال و...

هر کسی که نمی تواند طاووس باشد در عالم. اگر خرده نمی گیرید، سر بسته عرض می کنم که در واقع، از ابتدا این صفت طاووسیّت، فقط به یک نفر تعلق داشت و بس، روحی و ارواح العالمین لِتَرَابٍ مَقْدَمِهِ الْفِدَاء.

عزازیل، تنها برای مدتی کوتاه به دَعَل، لباس طاووسیّت را به تن کرد و بعد هم رسوا شد و طرد شد و ملعون شد و...

اما عزازیل، با همین لباس دروغین خود، به مرتبه ای رسیده بود در بین آن همه ملائک، که اجازه داشت در این نیمه مخلوق جدید، ورود و خروج کند و در واقع، همه جایش را تفحص کند، تا شاید نکته ای بفهمد که به درد کلاس درسش بخورد!

وگرنه به غیر از جبرائیل که مسئول ورز دادن گل من و شما

بود، کسی اجازه ی دست زدن به جد بزرگمان را نداشت و نهایتاً نگاهی می کردند و تسبیح و تقدسی می گفتند و می رفتند. از همان قبل از خلقت مان هم، کار داشت به کار ما این ابلیس لامرّوت! تو بگو چه کار داشتی به کار حضرت آدم؟ تو که نان و آب به راه بود و کلاس و دَرَسَت پُر و پیمان! عزّت و احترام محفوظ بود و اسم و رَسَمَت عالی! چه کم داشتی که آمدی سراغ حضرت آدم و خودم و خودت را به در دسر انداختی

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ؟ خوشبختی بیشتر از این می خواستی؟ نمی دانم آن موقعها هم حرص و طمع بوده، یا این صفت مخصوص ما زمینی های دو پا است؟ اصلش نمی دانم آن موقعها طلا و جواهر و خرید و فروش هم بوده که حرص و طمع معنا داشته باشد یا نه! اما تنها چیزی که می دانم این است که عزازیل دنبال مال و منال نبوده. هرچه هست زیر سر این غرور است، آن هم غرور علمی! بیخود نیست که بزرگترین حجاب است این علم!

عزازیل اعلیم علماء، آنقدر بلند مرتبه شده بود که طاقت نداشت اُشرف از خودش را ببیند، آن هم نه شرافت جسدی که مثلاً من از آتش هستم و این مخلوق جدید از خاک، که اینها همه بهانه هایی بودند ظاهری، مشکل اصلی عزازیل، شرافت علمی بود و بس!



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بندگی کردن، راه ادای حق خداوند بر انسان است



حضرت آیت الله محمد ناصری

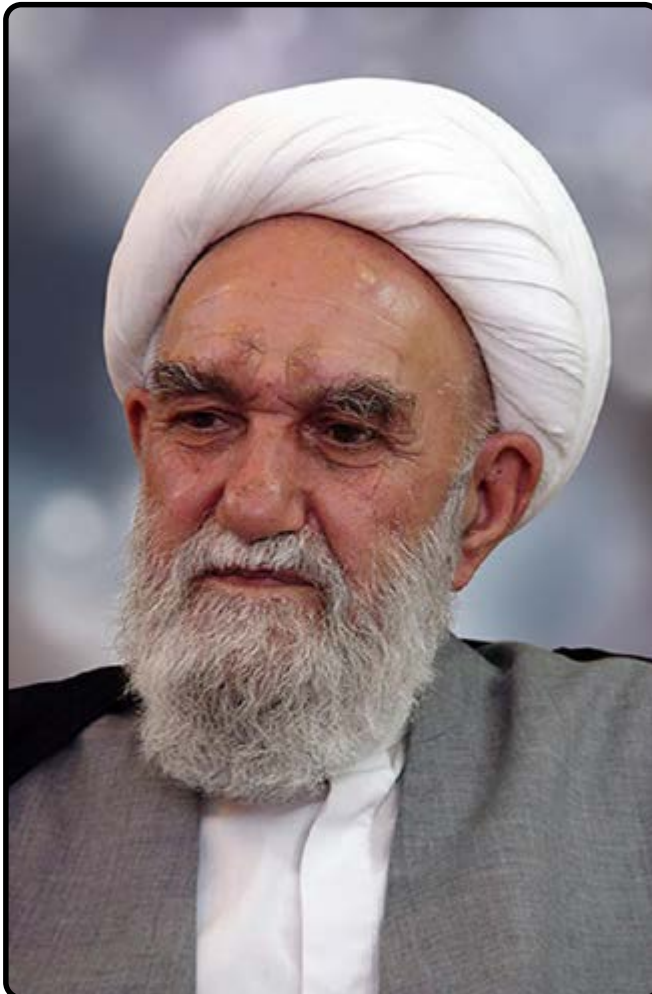
بنده خدا، همواره خود را در محضر خداوند ببیند.

اطاعت و تبعیت از احکام الهی، عبادت خالصانه از خداوند و دوری از محرّمات و شرک، راه ادای این حق است. اگر کسی اطاعت خداوند را به جا نیاورد حق خداوند را ادا نکرده است.

یکی از اقسام اطاعت، اطاعت تکوینی است، این نوع اطاعت نهفته در ذات اشیاء است، همانطور که ملائکه‌ای داریم که خداوند آنها را خلق کرده است و میلیون‌ها سال است که آنها بنابر اطاعت تکوینی در حال رکوع هستند.

بنابر نص صریح قرآن و آیاتی که بارها در قرآن کریم ذکر شده است تمام مخلوقات در زمین و آسمان ذکر و تسبیح خداوند را می‌گویند و در حال عبادت هستند و این موضوع ذاتی آنها است.

موجودات به صورت تکوینی در حال عبادت خداوند هستند اما انسان نیز باید خداوند را اطاعت و عبادت کند، ما نمی‌توانیم برای آنچه که می‌خواهیم، از خداوند طلبکار باشیم. بلکه باید شکرگذار آنچه که عنایت فرموده، باشیم و آن را در راه خدا اختصاص دهیم. بنده خدا شدن به انجام واجبات، ترک محرّمات و خلوص در انجام اعمال است. انسانی که می‌خواهد بندگی خداوند را به جا بیاورد، همواره خود را در محضر خداوند ببیند و از این موضوع غافل نگردد. افرادی که تاکنون بندگی نکردند، نیز نباید نا امید شوند، چرا که خداوند بسیار مهربان و توبه پذیر است و اگر کسی به طور جدی قصد بندگی پیدا کند قطعاً توبه او پذیرفته خواهد شد.



از احکام وقف

طاها دوست محمدی (طلبه)

سوال: فردی سهم مشاعی از یک زمین زراعی را خریده و آن را بطور رسمی به نام پسرش نموده، آیا جایز است این زمین را که برای پسرش خریده است، وقف کند؟
جواب: مجرد ثبت ملک به نام کسی، ملاک مالکیت شرعی فردی که ملک به نام او به ثبت رسیده، نیست، در نتیجه اگر پدر بعد از خرید زمین و ثبت آن به نام پسرش، آن را به او هبه کرده و قبض آن نیز بطور صحیح محقق شده باشد، در این صورت حق ندارد آن را وقف کند زیرا مالک آن نیست، ولی اگر فقط سند زمین را به نام او کرده و زمین در مالکیت خودش باقی مانده باشد، او از نظر شرعی مالک آن است و حق دارد آن را وقف کند.
مطابق با فتوای آیت الله العظمی خامنه ای

نشریه معالم تهذیب پژوهشی

صاحب امتیاز:

مؤسسه پژوهشی معالم
زیر نظر حوزه علمیه
حضرت بقیت الله عج قم
مدیر مسئول و سردبیر:
سید محمد علی علوی

www.mehb.ir